

عشق و سیاست

شکسپیرومی گوید: «برخی انسانها بزرگ آفریده شده‌اند؛ برخی بزرگی را به دست می‌آورند و بر گروهی، بزرگی ناخواسته سوار می‌شود.»^۱ عرصه سیاست در دو کانون اندیشه و سیاست‌مداری خلاصه می‌شود. هرچند صاحبان اندیشه عموماً در دایره متفاوتی از سیاست‌مداران فعالیت می‌کنند، اما سیاست‌مدارانی نیز هستند که اندیشه هم تولید می‌کنند و دو کانون اندیشه و سیاست‌مداری را در میدان بزرگ‌تری گرد آورده‌اند. از یک منظر، تاریخ، خطی است که از عملکرد یک سیاست‌مدار به عملکرد دیگری پیوند خورده است؛ به درجه‌ای که سیاست‌مدار، بزرگ آفریده شده باشد و در زمان مناسبی به مدیریت و هدایت موضوعات تعیین‌کننده پرداخته باشد، نقطه و کانون تاریخی برجسته‌ای را به جای می‌گذارد. تفاوت میان مدیریت و سیاست‌مداری این است که مدیر، کارها را درست انجام می‌دهد اما سیاست‌مدار، کار درست را انجام می‌دهد.^۲ این تفکیک به قدری اهمیت دارد که سرنوشت و جهت‌گیری ملت‌ها را مشخص می‌کند. دوگل، گاندی و نلسون ماندلا به دنبال قدرت رفتند تا کاربرگی را انجام دهند. این سیاست‌مداران در مقاطعی خاص

ظهور کردند تا مسیر و جهت‌گیری کشورهای خود را به نفع ملت و مصالح و منافع کشور هدایت کنند. شماری، چون دلبسته‌ی مقامند به دنبال قدرت می‌روند، اما کسانی که می‌خواهند در تاریخ نقطه عطفی پدید آورند، تحقق هدف یا هدفهایی را مقدم بر سمت و سمت‌یابی تعریف می‌کنند. تاریخ همه‌گونه سیاست‌مدار دارد و همان‌طوری که شکسپیر تقسیم‌بندی می‌کند، عده‌ای سعی می‌کنند بزرگی را به دست آورند و در عین حال، انبوهی از صاحبان مقام در سایه‌ی پیش‌آمدها، بزرگی را از آن خود می‌کنند. گروه اول شکسپیر، یعنی انسانهایی که بزرگ آفریده شده‌اند، کیفیت و جهت‌گیری تاریخ را شکل می‌دهند؛ کسانی که حتی اشتباهاتشان در فرآیندهای تاریخی، زاینده‌ی پویایی است.

تمرکز این نوشتار در عرصه سیاست‌مداری و سیاست‌مداران بزرگ است. سیاست‌مداری مانند گذرگاه عمومی نیست که همه از آن عبور کنند. بحرانها، چالشها و رویدادهای مهم، سیاست‌مداران برجسته و تاریخ‌ساز را از انبوه شهروندانی که با عاداتها زندگی می‌کنند، گلچین می‌کند و سخن و رفتار و تصمیم آنها را بر جوامع مستولی می‌گرداند. تحقق هیچ کار مهمی بدون وجود انسانهای بزرگ امکان‌پذیر نیست. انسانهای بزرگ، اراده می‌کنند و انسانهای متوسط در آرزوهای خود غوطه‌ورند. مهم‌ترین کاری که سیاست‌مداران بزرگ تاریخ برای کشور خود به مرحله عمل رسانده‌اند، افزایش قدرت است. ارتقاء موقعیت و سطح قدرت و توانمندیهای یک کشور، دشوارترین چالش سیاست‌مداری است که از برجستگی علم سیاست و هنر سیاسی مایه می‌گیرد و مقیاس و پیچیدگی آن غیرقابل مقایسه با مهندسی، پزشکی و یا حتی اختراعات است. دنگ شائوپینگ در یکی از ماندنی‌ترین جمله‌های خود اظهار داشت: «چین برای قدرتمند شدن نیازمند پنجاه سال صلح با نظام بین‌الملل است.» این سخن شالوده‌اجماعی است که تمامی اقشار اجتماعی، تخصصی و امنیتی چین را گرد یک محور برای چندین دهه جمع کرده است. بدترین بی‌فایده‌ترین افراد در عرصه سیاست، آنانی هستند که مجموعه عملکرد آنها برای حفظ سمت و موقعیت خود است. صدام‌ها، برژنف‌ها و کاستروهای تاریخ صرفاً برای خود، قدرت را خواستند و در

واقع، فکر و عمل را در حد گزینه به کار گرفتند. کاسترو اخیراً در مرز هشتماد سالگی و با انبوهی از بیماریها، قدرت را به طور "موقت" به برادرش منتقل نمود. کاسترو که خود سالها علیه دیکتاتوری باتیستا جنگیده بود، نظام دیکتاتوری به ظاهر متفاوتی را بنیان گذاشت و اکنون بیش از ۴۵ سال است که بر آن دیکتاتوری حکم می‌راند. کوبا در ۴۵ سال گذشته، در اختیار یک فرد عمل کرده است و بدون تردید نویسندگان علم سیاست در آینده، دستاوردی برای کاسترو قایل نخواهند شد. برای به انجام رساندن کارهای بزرگ داشتن قدرت ضروری است. کسب قدرت فی‌نفسه نكوهیده نیست. سیاست‌مداری در ابتدا یعنی کسب قدرت و حفظ آن، ولی تفاوت سیاست‌مداری و داشتن سمت در این است که افراد، قدرت را برای چه منظوری می‌خواهند. موشکافیها، ظرافتها، ابزارهای تاریخی و نظری و مفهومی علم سیاست، محقق را آنچنان به روش فهم رفتارها مجهز می‌کند که بتواند سیاست‌مداری و علاقه‌مندان به سمت را از یکدیگر تجزیه و تفکیک کند. نلسون ماندلا پس از ۲۷ سال زندانی شدن در نهایت به آرزوی خود یعنی شکست آپارتاید دست یافت و در پرتو موقعیت ممتازی که پیدا کرد، در نظام جدید سیاسی آفریقای جنوبی، رییس جمهور شد. هرچند تمامی شرایط داخلی و بین المللی مساعد انتخاب مجدد او برای چهار سال دیگر برای ریاست جمهوری بود، اما ماندلا به واسطه اینکه در عرصه سیاست غریزی عمل نمی‌کرد و می‌خواست نماد آزادی‌خواهی را حفظ کند، از نامزدی دوباره سرباز زد و فراتر از هر سیاست‌مداری در آفریقای جنوبی و بر فراز هم‌عصران خود باقی ماند. ماندلا برای شکست آپارتاید مبارزه کرد، نه برای احراز پست ریاست جمهوری زیرا که آرمان او به مراتب فراتر از یک مسند و موقعیت بود. او برای کشورش قدرت آفرید، احترام کسب کرد و نیروی تازه‌ای برای تحرک و پیشرفت به ارمغان آورد. بدیهی است که در تاریخ از نلسون ماندلا به نیکی یاد خواهد شد.

در مقابل، ویل دورانت در رابطه با مرگ لویی پانزدهم این‌گونه می‌آورد: «در ۷ مه ۱۷۷۴، طی تشریفات رسمی در برابر درباریان، پادشاه اظهار داشت از اینکه برای اتباع خود مایه رسوایی شده، نادم است... وی در دهم ماه مه ۱۷۷۴ [سه روز بعد] در سن شصت و چهارسالگی درگذشت.

جسدش که هوا را آلوده می‌کرد، به سرعت و بدون تشریفات خاص و در میان اظهارات طعن‌آمیز جمعیتی که در اطراف مسیر صف کشیده بودند، به مقبره سلطنتی سن‌دنی برده شد. باردیگر، مانند سال ۱۷۱۵، فرانسه از مرگ پادشاهش شادی کرد.^۳ نلسون ماندلا و لویی پانزدهم دو نماد در عرصه سیاست هستند: اولی با اعتقاد، تدبیر و عشق عمل کرد و دومی به پایین‌تر از سطح غریزه سقوط نمود.

واژه عشق را برای ماندلا به‌کار بردیم؛ حالت و صفتی که می‌توان به گاندی، دوگل، چوئن‌لای، دنگ شائوپینگ، ماهاتیر محمد، امیرکبیر، مارگارت تاچر و جان اف کندی اطلاق کرد؛ کسانی که با تدبیر و هوش، وابستگی عمیق به کشور و عشق به پیشرفت سیاست‌مداری کردند و شرایط و سطح قدرت کشور خود را ارتقاء بخشیدند. فراتر از عشق، نیرویی وجود ندارد. انرژی عشق است که به تدبیر و هوش، ساختار و جهت‌گیری و هویت می‌بخشد. توقف در مرحله غریزه و عشق به عظمت یک کشور، دو کانون قطبی در عرصه سیاست است. هانس دیتیریش گنشر در پایان جنگ سرد و پس از اتحاد دو آلمان، پس از ۱۸ سال مدیریت سیاست خارجی، از سمت وزیر خارجه آلمان استعفا داد. او در پاسخ به چرایی استعفای خود اظهار داشت که «برای ۱۸ سال تلاش کرد تا دو آلمان متحد شوند و چون این هدف تحقق پیدا کرده است، انگیزه دیگری برای حضور در سیاست ندارد.»^۴ گنشر فراتر از غریزه و حفظ سمت وزیر خارجه می‌اندیشید و به گونه‌ای عمل کرد که مورخین، در پاراگراف مربوط به او، به نیکی از عملکرد و افق دید و اهتمام او یاد خواهند کرد. در تضاد با روش گنشر، شیوه فرانکو است؛ هنگامی که وی پس از چهل سال دیکتاتوری درگذشت، اسپانیا مانند کبوتری از قفس آزاد شد و طی سی سال گذشته در مسیری حرکت کرده است که پیش‌بینی می‌شود در مقیاس اروپا، از ایتالیا پیشی گیرد. مرگ، زمان خروج فرانکو از دایره قدرت را تعیین کرد و تصمیم و انتخاب، زمان استعفای گنشر را. در وضعیت اول، غریزه و سکون تاریخ را رقم زدند و در وضعیت دوم، عشق به کشور و عقلانیت سیاسی هدایتگر رفتار بود. ساختار موجود سیاسی اسپانیا دیگر اجازه نمی‌دهد صاحبان قدرت تا لحظه مرگ بر

مسندهای خود باقی بمانند و هر فردی که برای مدتی پا به عرصه سیاست و سیاست‌مداری می‌گذارد، با عقل و عشق، تدبیر و انرژی روحی، برنامه و حساسیت به میراث تاریخی و با درایت و میهن‌دوستی، درجه‌ای از کیفیت برای نام و حزب و کشور خود به جای خواهد گذارد. وقایع جنگ تحمیلی، نمونه‌ای دیگر از تدبیر و عشق و باورهاست. فداکاری هزاران جوان و فرمانده در دفاع از خاک و کشور به مدت هشت سال، اوج دلبستگی و تعلق قلبی آنها به این مرز و بوم را به نمایش گذاشت.

از دید زیبایی‌شناسی، اینکه اسلام علاقه به وطن را جزء ایمان می‌داند، تحیرآور است و به نظر می‌رسد میان خاک و خدا پیوند برقرار کرده است و عقل و عشق و طبیعت و ماوراءالطبیعه را به هم آمیخته و محاسبه‌گری و نیروی قلب را به هم تنیده است. با این نگاه است که می‌توانیم میان عشق زمینی که نماد آن در میهن‌دوستی صرف است، و عشقی که سرچشمه آن خداوند است، تفکیک قایل شویم. در این میان، مهم‌ترین مرز شناخت، اعتقاد به غیب و یا عدم اعتقاد به غیب است.

آنان که موحدند اساس شناخت خود را از هستی، اعتقاد به غیب و ایمان به غیب و سپس یقین به غیب قرار می‌دهند. حصول قطعی غیب در اعتقاد، قلب و عمل انسان، محتاج درک عقلی، طهارت نفس و تداوم عمل صالح است. به سخن دیگر، شناخت وحدانیت حق تعالی دو مجرای پیوسته عقلی و قلبی دارد. به اندازه‌ای که عقل روابط علت و معلولی پدیده‌های هستی را کشف کرده و متوجه شود، محدود بودن، وابسته بودن و عبودیت انسان را به اثبات می‌رساند. در انتهای این روند، ضعف آدمی متجلی می‌گردد. اگرچه انسان اختیار دارد و از طریق مجاری عقلی و غریزی انتخابگر است، درنهایت در یک مستطیل بزرگ هستی سیر می‌کند. بنابراین، عقل در عین اینکه به انسان قدرت صانع بودن می‌دهد، ضعف، زوال و وابستگی او را نیز به نمایش می‌گذارد و چه بسا بدون ورودیهای اولیه عقلی، درک حق تعالی و ورود در دامنه‌های ماوراءالطبیعه، بلوغ و تداوم پیدا نکند. ورودیهای عقلی از هستی، عظمت هندسه خلقت را به تصویر می‌کشد و او که طهارت نفس

داشته باشد و کمتر لکه‌های سیاه، قلب او را پوشانیده باشد، از رودخانه عقل به اقیانوس عشق می‌رسد:

هر دو عالم هم ز یک روزن بتافت	آفتاب فقر چون بر من بتافت
من بماندم باز شد آبی به آب	من چو دیدم پرتو آن آفتاب
حجله در آب سیاه انداختم	هرچه گاهی بردم و گه باختم
سایه ماندم، ذره‌ای پیچم نماند	محو گشتم، گم شدم، هیچم نماند
می‌نیابم این زمان آن قطره باز	قطره بودم، گم شدم در بحر راز
در فنا گم گشتم و چون من بسی‌ست	گرچه گم گشتن نه کار هر کسی‌ست
کاو نخواهد گشت گم این جایگاه ^۵	کیست در عالم ز ماهی تا به ماه

عقل و فهم استدلالی از جهان، کوچکی و حتی صفر بودن انسان را متجلی می‌کند. تا انسان احساس فقر نکند، وارد باغ عشق نمی‌شود و حصول چنین فقری، ورودی‌های اولیه عقلی به شناخت است. فقیر تسلیم می‌شود، واژه "من" تعطیل می‌شود. در این عالم اعتماد است و جبران نیست؛ بخشش است و تشنگی، عجز است و خودفراموشی. عاشق درخواست ندارد و فقط عذرخواهی می‌کند. بی‌دلیل نیست که بهترین دعا استغفار است. عاشق مبهوت است. تا هنگامی که قلب سفر عشق را آغاز نکند، شب‌نمهای وابستگی در باغ عشق فراهم نمی‌آیند:

کسی این جام معنی می‌کند نوش که کردست او سر خود را فراموش

ماهیت عشق، ارتباط فقیر است با غنی و نه فقیربا فقیر. مجنون درحالی که لیلی را می‌جست، خدا را یافت و با نیروی برخاسته از قلب گفت: ای لیلی اکنون بیارم. از نیمه شب تا

برآمدن آفتاب، زمانی که تو در خواب فرو رفته‌ای، در باغ عشق شب‌نمهای زلال معرفت را در آبگینه‌ای فراهم می‌کنم و به هنگام طلوع که برخاسته‌ای، ظرف شب‌نم را که با سختی ولی با محبت برای تو گرد آورده‌ام، تقدیم قلب تشنه‌ات می‌کنم.

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما

کسانی که منبع عشقشان الهی است، نسبت به آنان که صرفاً در دایره عشق زمینی هستند، مسئولیت سنگین‌تری دارند. عشق الهی دایره‌ای بزرگ‌تر رسم می‌کند و نردبانی میان عشق زمینی با عشقی به مراتب بالاتر، برای معراج و در عین حال عمل خالص زمینی عده‌ای خاص استوار می‌کند. سیاست‌مداران بزرگ با عشق به سربلندی کشورشان، قدمهای بزرگ بر می‌دارند. در مداری وسیع‌تر، سیاست‌مدارانی که در دایره خاک و خدا قرار گرفته‌اند، مسئولیتی سنگین‌تر دارند. نمونه‌های عشق زمینی و عشق به وطن کم نیستند. سر تا پای وجود دوگل فرانسه بود. او تنها به قدرت، شوکت، پرستیژ و احترام فرانسه می‌اندیشید. اگر دوگل نبود، معلوم نبود فرانسه بتواند از شکست در جنگ جهانی دوم سرافراز بیرون آید؛ اگر دوگل نبود، فرانسه خرابیهای جنگ جهانی دوم را به پیشرفت و اصلاح تبدیل نمی‌کرد؛ اگر دوگل نبود، عادی‌سازی روابط فرانسه و آلمان امکان‌پذیر نمی‌شد؛ اگر دوگل نبود، قانون اساسی جمهوری پنجم تدوین نمی‌شد و فرانسه در هرج‌ومرج سیاسی، اجتماعی و اقتصادی فرو می‌رفت و اگر دوگل نبود، پرستیژ فرانسوی حفظ و احیا نمی‌شد. چوئن‌لای، نخست‌وزیر و معمار چین نوین و قدرتمند امروز، نیازهای غریزی خود به سمت و قدرت را کنار گذاشت و همه‌چینی‌ها و جهانیان را متوجه مائو کرد تا نیازهای مائو به سلطه بر دیگران ارضاء شود و خود در پس پرده عقل و تدبیر و عشق به آینده چین و جایگاه پر قدرت جهانی آن کارکرد و موانع را یکی پس از دیگری از میان برداشت و با مائو زدایی در زمانی که خود مائو زنده بود، چین را از ایده‌آلیسم افراطی نجات داد و زمینه ورود کشورش به

رده‌بندیهای درجه یک قدرت جهانی را فراهم آورد، به گونه‌ای که امروز هیچ تصمیم مهمی در جهان اتخاذ نمی‌گردد مگر آنکه پکن آن را بنا به مصالح خود تأیید کند. توان چوئن‌لای در ایجاد فرآیندی که به اجماع‌سازی میان جریانها برای تولید ثروت و قدرت چین بینجامد، در مقایسه با رهبران قرن بیستمی، تقریباً بی‌نظیر بود. او به این نتیجه رسیده بود که هیچ راهی جز ثروتمندشدن چینی‌ها و کناره‌گیری تدریجی دولت از صحنه اقتصادی وجود ندارد. با احاطه‌ای که چوئن‌لای به ظرافتهای فرهنگ چینی داشت، در مدتی بسیار کوتاه فضا و ساختاری را بنا گذارد که امروز چین دومین کشور جهان در دریافت سرمایه‌گذاری خارجی است و ذخیره ارزی آن در سال ۲۰۰۶ به ۹۷۰ میلیارد دلار رسید.^۶

اگر دوگل‌ها و چوئن‌لای‌ها صرفاً در فکر حفظ مقام و موقعیت خود بودند و به سیاست و قدرت در حد گزینه می‌نگریستند، چین و فرانسه از تبعات ناشی از انقلاب مارکسیستی و جنگ جهانی دوم مصون نمی‌ماندند. تعلق خاطری که یک سیاست‌مدار به خاک و کشور خود دارد، منبع انرژی از جنس دیگری است که با عقلانیت و علم و برنامه‌ریزی و محاسبات و آمار و ارقام متفاوت است. در واقع، سیاست‌مداری که برای افزایش قدرت یک کشور تلاش می‌کند، به‌گونه غیرمستقیم در پی ارتقاء موقعیت ملت خود است. به سخن دیگر، موقعیت و آینده هر ملتی نزد سیاست‌مداران آن است. سیاست‌مداران عاشق کشور خود، مسئولیت داشتن قدرت را درک می‌کنند و موقعیت خود را فراتر از یک سمت ارزیابی می‌کنند. چنین سیاست‌مدارانی سخت معتقد به ترتب، فرآیند، تراکم و کسب تجربه تدریجی برای کارهای بزرگ هستند. اگر به فاصله یک روز، کسی از فضای مهندسی برق و تأسیسات به فضای سفارت یا وزارت برسد، بی‌گمان نمی‌تواند معنای مسئولیت قدرت را حس کرده باشد؛ زیرا سلسله‌مراتب را طی نکرده، آمار و ارقام کشور را درک و جذب نکرده، جایگاه و رده‌بندی مسایل "مهم" و "غیر مهم" و "تا اندازه‌ای مهم" را در طبقه‌بندی‌های ذهنی‌اش سامان نداده است. از آنجا که بسیاری از افراد در جامعه ما به گونه تصادفی و یا از طریق تبعیت به سمت رسیده‌اند، عموماً ویژگیهای ذاتی سیاست‌مداری و رسیدن به مرحله عشق ورزیدن

به جایگاه و قدرت کشور را تجربه نکرده‌اند. فراتر از این سطح تحلیل، آنهایی که موحدند مسئولیت سنگین‌تری دارند؛ زیرا منبع عشق و امور قلبی آنان، الهی است و تعلق به خاک و وطن و مردم را جزئی از نظام اعتقادی و حتی بالاتر در تعلق خاطر به ماوراءالطبیعه تلقی می‌کنند. ماهاتیر محمد نه با عشق عرفانی و آسمانی، بلکه با عشق زمینی و عقل پوزیتویستی در دو دهه مالزی را که سرمایه‌ای جز کائوچو و موز نداشت، به جایی رساند که امروز بیش از صد میلیارد دلار صادرات با فناوری سطح بالا دارد. اگر انرژی عشق و قلب نباشد، کارهای بزرگ انجام نمی‌گیرد و بی‌گمان عشقی که ریشه در وابستگی به ماوراءالطبیعه دارد، انرژی متفاوتی چه از حیث کمی و چه به لحاظ کیفی تولید می‌کند.^۷

مهم‌ترین ویژگی یک سیاست‌مدار آن است که هویتی برای کشور خود تعریف و نقاشی کند که قدرت‌زا باشد. امروز مردم مالزی بسیار ثروتمند شده‌اند، ضمن اینکه دین و آداب و رسوم خود را نیز از دست نداده‌اند. احترام بین‌المللی آنها به مراتب افزایش یافته‌است و همه دانش‌آموختگان مالزیایی از غرب به کشور خود باز می‌گردند. نیروی برخاسته از عشق ماهاتیر محمد به کشورش، موقعیتی ممتاز برای ملت مسلمان مالزی فراهم آورد. طیب اردوغان، نخست‌وزیر ترکیه، بیش از نخست‌وزیران دیگر ترکیه در بروکسل وقت می‌گذارد. او که وابسته به یک حزب اسلام‌گرا است، در اندیشه افزایش قدرت ملی ترکیه است و اسلامی بودن او مغایرتی با عشق او به ترکیه و افزایش موقعیت مردم ترکیه در اروپا و جهان ندارد. اردوغان به خوبی سخن میلتن فریدمن را درک کرده‌است که «شوکت یک ملت در آن است که از دولت حقوق‌نگیرد و زندگی‌اش بر تلاش و همت و اندیشه خود استوار باشد.» از این رو، اردوغان و مجموعه حکمرانان ترکیه اهتمام می‌ورزند تا اقتصاد ترکیه را به اقتصاد جهانی متصل کنند و مسئولیت تولید ثروت را متوجه دستگاه کند و ناکارآمد دولتی نکنند.

اردوغان همانند دیگر اعضای هیأت حاکمه ترکیه، به خوبی آگاه است که قدرت یک ملت در آن است که در کشوری فعالیت کنند که قدرت اقتصادی از قدرت سیاسی تفکیک شده باشد.

اردوغان که فرصتی ابدی برای نهادینه کردن این افکار و افکار سازنده دیگر ندارد، با تلاش شبانه‌روزی و عشق به خاک و کشور و "نه" گفتنهای پیاپی به آمریکا که شریک استراتژیک ترکیه است، در پی گسترش سطح قدرت و توان ترکیه است. عشق به خاک و قدرت یک کشور در حوزه شخصیت سیاستمداران است و ویژگیهای شخصیتی سیاستمداران کم‌اهمیت‌تر از توانایی فکری و مدیریتی آنها نیست؛ شخصیتی که هم نیروی دافعه دارد و هم جاذبه و از صدایی گیرا و قلمی توانا و بیانی با استفاده دقیق از کلمات بهره‌مند است؛ شخصیتی که به نیاز و منافع دیگران حساس است و پاسخگو؛ ظرفیت درک دیگران را دارد و از قدرت قابل توجه معاشرت با انسانها برخوردار است.^۱ مارگارت تاچر در مناظره‌ها و مباحث مختلف به قدری به جزئیات بحث احاطه داشت، پرسشهای دقیق مطرح می‌کرد و اطلاعات وسیعی را به کار می‌گرفت که مخاطبان و حتی مخالفان خود را شگفت‌زده می‌کرد. سیاستمدارانی که از هوش عاطفی بهره‌ای دارند، به روابط عمومی بسیار قوی مجهز هستند و توان خارق‌العاده‌ای در تصویرسازی و اسطوره‌پردازی دارند. سیاستمداری که به کشور خود عشق می‌ورزد، برای آنکه عامه مردم را از سنگلاخ پیشرفت و توسعه عبور دهد، باید برای آنها افق ترسیم کند و ذهنیتهای مثبت بسازد و عمارات اسطوره‌ای ذهنی‌ای بنا کند که روح انسانها را جلا بخشند. سیاستمدارانی که بزرگ به دنیا می‌آیند، در کلام و رفتار و نگاه خود پیام دارند و مسایل مهم زمان خود را به خوبی می‌شناسند و از هنر انطباق واقعیتها با آرمانها برخوردارند. تمامی سیاستمداران بزرگ نه تنها به خاک عشق ورزیده‌اند، بلکه با تمرکز بر یک یا چند ایده ساده ثروت و قدرت‌یابی بر مجموعه فعالیت‌های خود تحرک بخشیده‌اند؛ هرچند آمیزه‌ای از قدرت‌یابی و شوکت ملی، کانون زندگی آنها بوده است. در طی یک دهه گذشته، نزدیک به ده‌هزار نفر استاد چینی برای آموزش زبان به دانشگاهها، شرکتها و نهادهای آموزشی آمریکا رفته‌اند. بدون تردید، این برخلاف میل آمریکایی‌ها بوده است اما حکومت عاقل چین به گونه‌ای عمل کرده است که با افزایش قدرت ملی برای خود جا باز کرده و دیگران را ناگزیر از پذیرش سهم چین در تعاملات بین‌المللی نموده است.

برای سیاستمداران هیچ امری فراتر از قدرت‌یابی و ثروت‌یابی برای کشور وجود ندارد. در ۱۹۸۸، در شهر تولوز فرانسه، در نشست هیأت مدیره شرکت ایرباس گزارشی ارائه شد که پیش‌بینی می‌شد مسافرت هوایی در سطح جهان طی چند دهه آینده سه برابر افزایش خواهد یافت. فکر بدیعی به ذهن اعضای حاضر جلسه رسید. شرکت ایرباس با ۵۵۰۰۰ کارمند از ۸۰ کشور مختلف طرح تولید هواپیمای ایرباس A ۳۸۰ را تصویب کرد و این شاهکار فناوری در سال ۲۰۰۵ با بیش از ده میلیارد یورو سرمایه‌گذاری به بهره‌برداری رسید. هواپیمای ایرباس A ۳۸۰، ۹۰۰ نفر مسافر را در خود جای می‌دهد. در این هواپیما، ۳۷ کیلومتر سیم‌کشی به کار رفته و در آن ۳۲۰۰۰۰ قطعه استفاده شده است. تأمین سرمایه و حمایت سیاسی و بوروکراتیک از سوی دولتهای اروپایی به تولید چنین دستگاه فناوری عظیمی منجر شد. سیاستمداران یک کشور در افق دید و فهم روندهای آتی باید دست کم بیست سال از عامه مردم جلوتر باشند.^۹

عشق به آینده سرزمین قدرتمند و صاحب سرمایه است که سیاستمداران کشوری را از کشور دیگر متمایز می‌کند. اگر سیاستمداران عشق به سرزمین داشته باشند، حتماً تلاش می‌کنند تا خانواده‌های چهار نفری با موتور در اتوبانها حرکت نکنند. عشق و تعصب به سرزمین، قدرت و عظمت است که باعث می‌شود سیاستمداران تلاش کنند، گذرنامه کشورشان از نهایت احترام برخوردار باشد. وابستگی به خاک و ارتقاء قدرت میهن است که موجب می‌شود اهمیاتی صورت پذیرد تا قطر که سن آن ۷۵۰ / ایران است، لنج ایرانی را برای مدت سه هفته بی‌پاسخگویی به سفیر ایران توقیف نکند.

هنگامی که جان اف کندی نوجوان بود به عنوان نخستین درس ورود به عرصه سیاستمداری، از پدرش آموخت که «مهم نیست شما نسبت به خود چه فکر می‌کنی، آنچه اهمیت دارد این است که دیگران درباره تو چگونه می‌اندیشند.»^{۱۰} در سنگلاخ سیاست، همین‌که تصور شود فردی یا نهادی یا کشوری روبه سستی دارد و یا به سراشیب افتاده است، احترام و شوکت و جایگاه خود را به تدریج از دست می‌دهد. در سیاست، تصویر به مراتب مهم‌تر از واقعیت

است؛ زیرا که اکثریت مطلق انسانها با ظرفیتهای بصری، تجزیه و تحلیل می‌کنند و ذهنیت خود را نسبت به پدیده‌ها، افراد و کشورها شکل می‌دهند. بدین دلیل است که بیش از پنجاه درصد از سیاست هم‌اکنون حالت رسانه‌ای به خود گرفته‌است و کسانی که در معرکه سیاست قدم می‌زنند، سعی می‌کنند در چارچوب رسانه‌ها، "مقبول" عمل کنند. سیاست‌مدارانی که نه تنها به کشور خود علاقه‌مند که به آن عشق می‌ورزند، بهترین استفاده‌ها و بهره‌برداری از امکانات رسانه‌ای را برای انعکاس تصویری مثبت و ستودنی از کشور خود به کار می‌گیرند. رفتار سیاسی، نوعی بازی در تئاتر است. واژه‌ها، حرکات، نگاهها، سکوتها و ایفای نقش بازیگران دقیق، حاوی معنی و جهت‌گیری هستند و هر فردی در کل نمایش، وظایف خود را به خوبی عمل می‌کند و هارمونی جمع را حفظ می‌کند. در پهنه سیاست نیز مجموعه کارها باید در راستای اهداف کلان کشور و منافع و مصالح آن باشد. بی‌دلیل نیست که در علم سیاست گفته می‌شود، کشوری با ثبات است که منافع فرمانروایان آن با منافع عامه مردم، هم‌جهت و هم‌گون و سازگار باشد.

در فعل سیاسی به سهولت نمی‌توان فرهنگ سیاسی جوامع را نادیده گرفت. اگر نامزد مقامی در آلمان در مبارزات انتخاباتی از خود "نواضع" نشان دهد و "مظلوم‌نمایی" کند، نه تنها مردم آلمان به آن توجه نمی‌کنند بلکه در خمیرمایه روحی و نظام استنباطی آنان، چنین رفتاری اثر مثبت به جا نمی‌گذارد. حتی کارگر ساده آلمانی آموخته است که به برنامه احزاب و افراد حساس باشد. اداهای فردی و ظاهر‌نمایی‌های هدایت‌شده بازیگران سیاسی، کمتر بر شهروند آلمانی یا هلندی یا ژاپنی اثر دارد. طی دو سده صنعتی شدن، عقلی شدن سیاست و منافع‌محوری احزاب و بلوغ فکری و شخصیتی، آحاد مردم، حتی اگر زیر دیپلم باشند، به مثلث منافع فردی، حزبی و کشوری توجه می‌کنند. اما به‌ویژه در جوامع خاورمیانه‌ای، ویژگیهای ظاهری به‌شدت شهروندان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. بی‌حکمت نبوده است که در تاریخ ایران، صحنه‌گردانان سیاسی برای پیشبرد اهداف خود به گریه، بغض، غش، انداختن شانه‌ها و چهره‌های درهم و غمگین متوسل می‌شده‌اند. این آداب جذب، ریشه در ساختار فرهنگ سیاسی و نظام ارتباطی

شهروندان با روشهای شناخت آنان از افراد دارد. هرچند فرآیند عقلی کردن نظام استنباطی زمان می برد و محتاج صنعتی شدن و سطح قابل توجهی از توسعه یافتگی است، اما سیاستمداران علاقه مند به کشور، منافع ملی و قدرت ملی می توانند سعی کنند نمادهای فرهنگی غیرعقلانی را اصلاح و به جای آنکه وقت و انرژی خود را صرف نمایش اداهای انسان "خوب و مظلوم" کنند، همه همت خود را متوجه افزایش تدریجی سطح قدرت و عزت کشور خود کنند.

بهره سخن اینکه، سیاستمداری یک حرفه و تخصص است. اصالت خانوادگی و داشتن ریشه های شهری و مدنی، پشت سر گذاشتن فرآیندهای تجربه و ترتب، صیقل خوردن ذهن و روح و از همه مهم تر پرورش وابستگی به سرزمین و تعالی آن، از پیش نیازهای رفتار اصیل در پهنه سیاست است. مگر جامعه ای می پذیرد که دانشجوی سال دوم پزشکی به جراحی بپردازد؟ مگر شهروندانی قبول می کنند که محل سکونتشان را یک نوجوان سرد و گرم نچشیده مهندسی کند؟ عرصه سیاست پارک عمومی نیست که هرکس در آن به قدم زدن و اظهار نظر مشغول باشد. تاریخ کشورهای قدرتمند و موفق به وضوح نشانگر این اصل است که سرنوشت ملتها در دست سیاستمدارانی است که هر تصمیمشان، جهت گیری و آینده آنها را تعیین می کند.

به رغم صدها خصوصیت خانوادگی، شخصیتی، رفتاری، کلامی و انسانی که برای سیاستمداران مطلوب قایل شویم، یک خصلت مافوق عموم این خصایص قرار می گیرد؛ خصلت عشق به سرزمین و میهن و سربلندی آن. این وضعیت اوج سیاستمداری است. دو قطب حفظ سمت از یک طرف و تعالی کشور از طرف دیگر، دایره حرفه سیاستمداری است. تنها دلبستگی و تعلق خاطر، قطب تعالی کشور را تضمین می کند. به محض اینکه نظام رفتاری سیاستمداران در مسیر حفظ مقام باشد، مقدمات زوال کشور فراهم شده است. بی دلیل نیست که سیر بودن و صیقل شخصیتی باید قبل از موقعیت سیاسی تحقق پیدا کرده باشد. آنان که در این عرصه، خاک و خدا را به هم تنیده اند، در نهاد خود متوجه اند که برای چه مقصودی سجده می کنند، با چه هدفی در پی قدرتند و برای چه کسانی تصمیم می گیرند.

1. Richard Nixon, **Leaders**, New York: Warner Books, 1982, p. 38.
2. Ibid., p. 14.
۳. ویل دورانت، **تاریخ تمدن** (روسو و انقلاب)، بخش اول، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹، ص ۱۲۷.
۴. محمود سریع القلم، **روش تحقیق در علوم سیاسی و روابط بین الملل**، تهران: نشر فرزانه، چاپ سوم، ۱۳۸۴، صص ۳۲-۳۳.
۵. عطار نیشابوری، **منطق الطیر**، به مقدمه محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۴، ص ۴۲۱.
6. Jonathan Garner, **The Rise of the Chinese Consumer**, London: John Wiley, 2006, pp. 19-47.
7. Barbara Watson Andaya, **A History of Malaysia**, London: Palgrave, 2001, pp. 301-344.
۸. در این زمینه نگاه کنید به:
Howard Gardner, **Leading Minds**, New York: Basic Books, 1995, pp. 285-306.
9. **The Guardian**, February 23, 2006, pp. 6-17.
10. Christopher Matthews, **Kennedy and Nixon: A Rivalry that Shaped Postwar America**, New York: Touchstone, 1996, p. 192.